

گفت‌وگو با علیرضا سمیع‌آذر، مدیر «موزه هنرهای معاصر»

ترجیح می‌دهم خوشبین باشم

به بهانه نمایشگاه «مجسمه‌سازی معاصر انگلستان» در موزه هنرهای معاصر تهران

چندان هم فاصله زیادی با درک آن جوان نابینا از آن آثار نوعی ندارد؛ کم‌وبیش به همان اندازه تماس ما با تحولات هنر جهان کورمال کورمال، نصفه و نیمه و گنگ است که تماس او بود. «حادثه‌ای که در موزه هنرهای معاصر رخ داد، یعنی برپایی این نمایشگاه (حادثه‌ای که شاید بتواند آغازی بر پایان این «خاطرات کوران» باشد)، ما را به سراغ علیرضا سمیع‌آذر - رئیس فعال موزه هنرهای معاصر تهران - برد تا مطمئن شویم با یک استثنا روبه‌رو نبوده‌ایم و این روند آشنایی و گشایش ادامه دارد، هر چند او چندان هم پر امید نبود.

آخرین باری که نمایشگاه «مجسمه‌سازی معاصر انگلستان» را می‌دیدم، در گالری‌ای که آثار آنتونی کارو قرار داشت، دو جوان، که یکی از آن‌ها نابینا بود و به کمک دیگری از میان حجم‌های به نمایش درآمده در این گالری می‌گذشت، توجهم را جلب کردند. همراه او عنوان کارها را می‌خواند و ترکیب کلی حجم‌ها را توصیف می‌کرد و جوان نابینا سعی می‌کرد تا با لمس کردن آثار خیره‌کننده کارو، تجسمی از آن‌ها به دست آورد. چند دقیقه‌ای به این مغالزه شگفت‌انگیز نگاه می‌کردم؛ استعاره‌ای از وضعیت امروز ما. به نظر می‌رسد درک ما - جامعه هنری ایران - از هنر معاصر جهان

■ علیرضا صحافزاده

قطعاً جای او در این نمایشگاه خالی‌ست، و این را صراحتاً می‌گویم که از آن‌جا که مهم‌ترین کارهای گرم‌لی کارهای برهنه است، امکان نمایش آن‌ها در این ایران وجود نداشت و بنابراین ما به ناگزیر به حذف نام ایشان تن در دادیم، تا این که بخواهیم کارهای کم‌اهمیت‌تر او را که قابل نمایش هستند بیاوریم.

از اندی گلدزورثی قبلاً در یک نمایشگاه مربوط به عکاسی معاصر اروپا که یکی دو سال پیش در موزه برگزار شد، عکس‌هایی را از کارهایی که در محیط انجام داده بود، ارائه کرده بودیم و به هر حال مخاطبان ایرانی کم‌وبیش با ایشان آشنا شده بودند. اندی گلدزورثی کم‌تر به عنوان مجسمه‌ساز در اروپا مطرح است، اگرچه او کارهای لند آرت یا کارهای هنر زمینی یا کارهای هنر محیطی انجام می‌دهد، ولی چیزی که او در نمایشگاه ارائه می‌کند، بیش‌تر عکس است و ما یک‌بار این عکس‌ها را نشان داده‌ایم. البته ما در این نمایشگاه اینستالیشن‌های عکس هم داشتیم (مثلاً کارهای گیلبرت و جرج). معتقدم اندی گلدزورثی هم می‌توانست به این جمع اضافه شود، اما خلاء او نقصانی را در این مجموعه به وجود نمی‌آورد.

نسلی از مجسمه‌سازان جوان انگلیسی که معمولاً جایزه‌ترنر را در سال‌های گذشته برده‌اند یا آثارشان در تیت گلری ارائه شده هم در این جا نیستند، از جمله همین راشل و ایترد که بیش‌تر چیدمان‌های بزرگی در خارج از موزه انجام می‌دهد که در موزه‌ها معمولاً عکس آن‌ها را به نمایش می‌گذارد. و البته در این زمینه افراد دیگری هم هستند، مثل سارا لوکاس و تریسی امین، که بعدها معروف شدند به YBA (Young British Artists) از جمله شاخص‌ترین چهره‌ها در این بین دیمین هیرست که با تأکید شخص من این چهره به این نمایشگاه منضم شد. کارهای بعضی از هنرمندان برای ارائه در ایران حساسیت‌هایی را برمی‌انگیزد و به‌علاوه احیاناً ما برای افزودن بر این تعداد



هم با باربارا هپ‌ورث کار می‌کرد؛ یک سخنرانی و یک کارگاه در زمینه مرمت مجسمه و کارهای هنری مور داشت. و بالاخره تیم مارلو منتقد بسیار برجسته انگلیسی که در موزه سخنرانی داشت و برای کاتالوگ نمایشگاه مقاله نوشت. البته آنتونی کارو، دیمین هیرست و شیرازه هوشیاری هم دعوت شدند که به‌رغم تمایل‌شان نتوانستند به ایران بیایند.

در میان مجسمه‌سازان معاصر انگلیس دست‌کم سه چهره بسیار شاخص در این نمایشگاه حضور نداشتند: آنتونی گرم‌لی، اندی گلدزورثی و راشل و ایترد، البته دیوید ماک، ادوارد الینگتن و الن جونز را هم می‌توان اضافه کرد. چرا موفق نشدید از این افراد در نمایشگاه کار داشته باشید؟ و آیا فکر نمی‌کنید که این فقدان باعث ارائه تصویری ناقص از مجسمه‌سازی معاصر انگلستان شده است؟

در مورد افرادی که اسمی بردید، من فقط با دو موردش به‌عنوان شاخص‌ترین چهره‌هایی که می‌توانستند در این جمع باشند موافق هستم. در وهله اول گرم‌لی است که

نمایشگاه کاملاً بحث‌انگیز بوده است. به‌عنوان مقدمه کمی درباره نمایشگاه و اهمیت آن توضیح دهید.

این نمایشگاه از نظر بازتاب بین‌المللی مهم‌ترین رویداد هنری بیست و پنج سال اخیر است. حتی در قیاس با سایر هنرها مثل سینما، هیچ رویداد هنری‌ای در کشور در این مدت در این سطح وسیع در مطبوعات و رسانه‌های بین‌المللی بازتاب نیافته بود. و این اولین بار است که نام ایران همراه با یک رویداد بسیار مهم هنری در صدر اخبار جهان قرار می‌گیرد. اهمیت این نمایشگاه از اسامی شرکت‌کننده در این نمایشگاه آشکار می‌شود، چهره‌هایی مثل هنری مور، باربارا هپ‌ورث و آنتونی کارو که از سرآمدان جنبش مدرن در سده بیستم هستند و همین‌طور چهره‌های بسیار مهم معاصر مثل آنیس کاپور، تونی کرگ، ریچارد لانگ، مونا حاتوم و چهره جنجالی هنر معاصر انگلیس دیمین هیرست. اهمیت دیگر نمایشگاه به سبب جامعیت آن است که می‌توان گفت تقریباً به‌جز یکی دو چهره تقریباً تمام چهره‌های شاخص این جنبش در نمایشگاه حضور دارند.

برای پوشش تنوریک نمایشگاه (شامل سخنرانی‌ها، کاتالوگ) چه اقداماتی صورت گرفت؟

دو نفر از هنرمندان شرکت‌کننده یعنی بیل وودرو و ریچارد دیکن به ایران آمدند و بعد از افتتاحیه سخنرانی کردند. همین‌طور مری مور - دختر هنری مور - هم به ایران آمد و ایشان هم یک سخنرانی خیلی خوبی داشت. در کنار این‌ها، کیوریتور نمایشگاه، ریچارد رابلی و چند کارشناس هنری انگلستان، خانم آنجلا رز و فرد راجرز، آمدند و هر دو در موزه هنرهای معاصر و دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران سخنرانی‌هایی داشتند. یکی از مجسمه‌سازانی هم که در کارگاه هنری مور با او و بعد

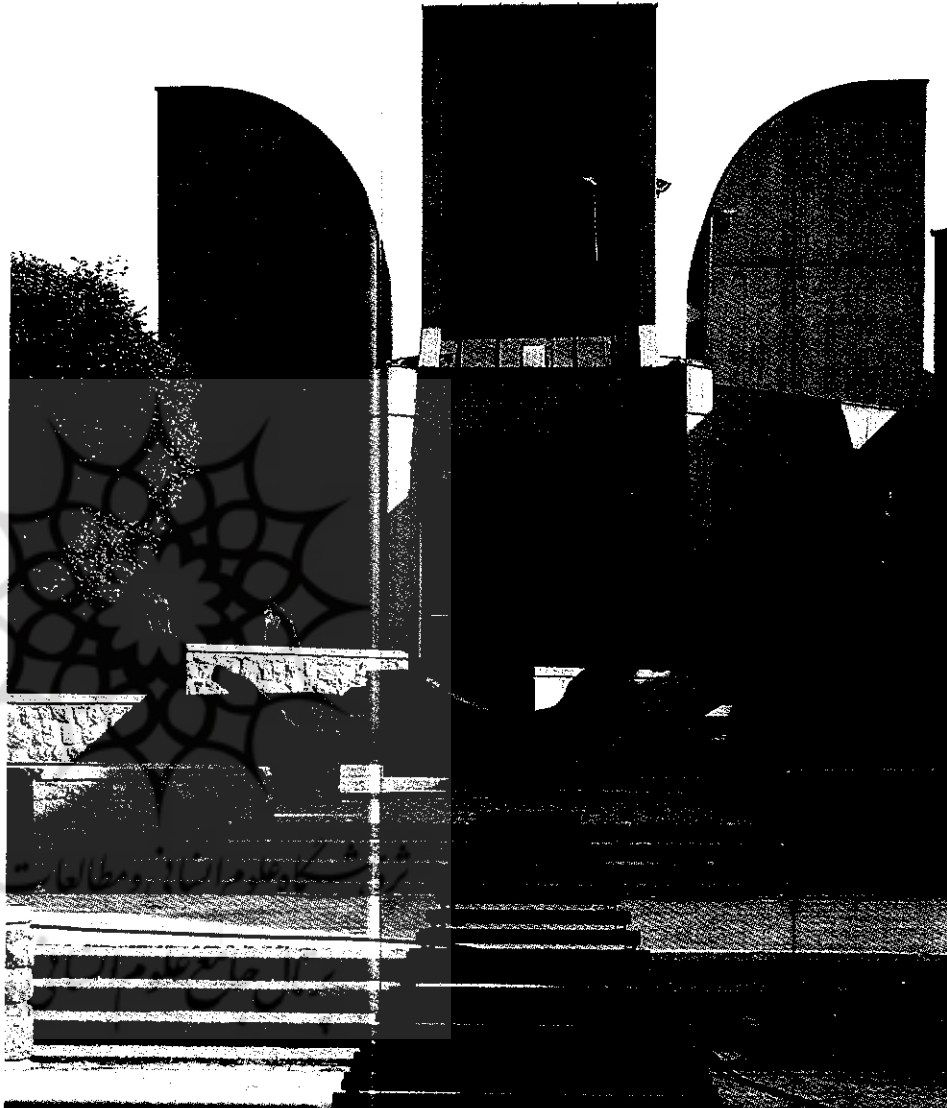
فعلی شاید با مشکل کمبود فضا هم مواجه می‌شدیم. می‌توانیم بگوییم که شاخص‌ترین چهره‌ها و کارهای مهم آن‌ها و آن چیزی که تم اصلی نمایشگاه بود، یعنی آن نقاط عطف یا نقاطی که منشاء دگرگونی‌ها و ظهور گرایش‌های خاصی در این جنبش متوالی در طول نیمه دوم قرن بیستم بوده است، در این نمایشگاه به شکلی تبلور یافته است. ریچارد زاپلی به ما گفت که اگر موزه‌های نیویورک، لندن، پاریس هم از ما می‌خواستند که نمایشگاهی با چنین تمی داشته باشیم، چیزی بیش‌تر از این ارائه نمی‌کردیم که این برای ما افتخاری است. اما من در نهایت حرف شما را می‌پذیرم که این نمایشگاه می‌توانست با افزودن چند چهره دیگر، به خصوص گرملی، حتی از این هم کامل‌تر شود.

گرملی چند سال قبل از انقلاب به کشورهای خاور میانه و از جمله ایران سفر کرده بود و احتمالاً متأثر از سه حالت اصلی حرکات نماز یک گروه پیکره هم ساخت.

اهمیت گرملی به خصوص در این بود که او چهره شاخصی از مجسمه‌سازی فیگوراتیو است که جای خالی آن در نمایشگاه محسوس بود. بخشی از کارهای او می‌توانست یک گرایش کاملاً متفاوت و یک نوع حرکت در انزو نسبت به جریان کلی مجسمه‌سازی نوین انگلستان را هم عرضه کند که متأسفانه این در نمایشگاه غایب بود.

با توجه به چند سخنرانی قبلی شما درباره هنر معاصر انگلیس، احساسم این بود که شما خیلی راحت‌تر، آزادتر و بازتر نسبت به معرفی هنرمندانی که شاید آثارشان غیر قابل نمایش و جنجالی‌تر بودند، برخورد می‌کردید تا کسانی که خیلی محافظه‌کارانه خیلی جریان‌ها را حذف می‌کردند و حتی تیم مارلو که می‌ترسید زن برهنه پیکاسو را به نمایش بگذارند. شما فکر می‌کنید آنان چه شناختی از ما داشتند که این‌طور برخورد می‌کردند؟

البته انگلیسی‌ها ذاتاً محافظه‌کار هستند. واقعیت این است که تصویری که از ایران به لحاظ محدودیت‌ها و سانسور در اروپا هست، خیلی خیلی بسته‌تر و محدودتر از آن چیزی است که واقعاً وجود دارد. اروپایی‌ها واقعاً ایران را با جوامعی که از لحاظ آزادی‌های بیان هنری بسیار بسته‌تر و محدودترند، احتمالاً عربستان سعودی و افغانستان، مقایسه می‌کنند. تقریباً هیچ‌کس نبوده که از اروپا یا آمریکا به ایران بیاید و با مشاهده یک فضای باز نسبی که در ایران وجود دارد و آزادی نسبی هنرمندان ما در خلق آثار هنری مواجه بشود و شگفت‌زده نشود. البته هنرمندان ما، به دلیل برخی محدودیت‌ها، راضی نیستند، اما این محدودیت‌ها به مراتب کم‌تر از آن است که یک شهروند انگلیسی یا آمریکایی تصور می‌کند. چون دید او بر اثر رسانه‌هایی که به هر حال سال‌های سال نسبت به ما و فرهنگ ما دشمنی ورزیده‌اند شکل گرفته. می‌شود گفت به‌جز نمایش برهنگی و تصاویر اروتیک، موقعیت ما تقریباً مشابه آن چیزی است که در اروپا وجود دارد، البته نمایش بعضی از کارهایی که در ایران وجود دارد در اروپا با مشکل روبه‌رو می‌شود؛ به خصوص کارهایی که به خشونت و یا علیه صهیونیسم یا نقض حقوق بشر و تضييع حقوق زن و نظایر آن می‌پردازد. می‌توانم بگویم که ای بسا



کارهایی در ایران بتواند آزادانه تر ارائه شود تا در یک شهر اروپایی. انگلیسی‌ها مایل بودند که این همکاری بزرگ که در قدم اول اتفاق می‌افتد، بدون مسئله و بدون هیچ‌گونه تخصیصی صورت بپذیرد تا آن‌ها بتوانند در آینده همکاری‌های فرهنگی بیش‌تری را در محیط دوستانه‌تری دنبال کنند. از این لحاظ فکر می‌کردند که در بعضی چیزها باید به زعم خودشان خودسانسوری کنند، اما بعد وقتی به ایران آمدند دیدند که اصلاً چنین چیزی در ایران وجود ندارد و این برای ما تبلیغ بسیار بسیار بزرگی بود. تقریباً تمام رسانه‌های گروهی مثلاً بی‌بی‌سی که به نمایشگاه پرداختند به این نکته اشاره کردند که به‌رغم برخی اختلاف نظرهای سیاسی که در ایران وجود دارد فضای روشنفکری و فضای فرهنگی ایران فوق‌العاده رشد یافته‌تر از آنی است که آن‌ها تصور می‌کردند.

برای این که در آینده این نمایشگاه یک استثناء در فعالیت‌های موزه و کارنامه شما تلقی نشود و با توجه به این که نمایشگاه سطح توقعات از موزه را بالا برده است، چه برنامه‌هایی را از این دست برای تداوم تماس مخاطبان ایرانی با هنر معاصر جهان دارید؟

من برنامه‌های زیادی دارم، ولی نمی‌دانم که از حمایت کافی برای تحقق آن برنامه‌ها هم برخوردار باشم یا نه. بخشی از این برنامه‌ها عبارت است از معرفی هنر پیشرو جهان و آخرین و مهم‌ترین دستاوردهای هنرمندان مطرح جهان. نمایشگاه بعدی ما از یک چهره بسیار پرآوازه هنر معاصر جهان یعنی گرهارد ریشر است. او بدون شک در صدر همه لیست‌های هنرمندان مطرح اروپایی است. برخی او را در کنار جسر جونز مهم‌ترین و گران‌ترین هنرمندان زنده جهان می‌شمرند. البته ما از خود ریشر هم دعوت کردیم که گفتند پزشکان ایشان به دلیل سن بالا و مسائلی از این دست اجازه سفر به ایشان نمی‌دهند. گو این که ایشان در واکنش اولیه برای سفر به ایران و به‌خصوص دیدن تخت جمشید اظهار علاقه کرده بود. از جمله برنامه‌های آینده موزه، نمایشگاه ترنس آوانگارد است که از جنبش‌های مهم دهه نود بود و شاید بتوان گفت که به جهت دربرگیری تعدادی از هنرمندان، برترین جنبش اروپا در دهه نود بود. کیوریتز این نمایشگاه، آکیله بونیتو آلبو که اساساً این جنبش را تأم‌گذاری کرد، طی هفته‌های آینده برای هماهنگی‌های لازم و دیدن موزه به ایران خواهد آمد. درعین حال ما تلاش داریم که از تحولات هنر در شرق هم خبردار شویم. ژاپن هم در شکل‌دهی هنر مدرن و هم در جریان‌های بعد از مدرن نقشی بسیار مؤثر ایفا کرده است. ما نمایشگاهی از هنر معاصر ژاپن را انتخاب کرده‌ایم که با همکاری موزه توکیو و بنیاد فرهنگی ژاپن قرار است احتمالاً در اواخر امسال به ایران آورده شود. همین‌طور با مقامات چینی صحبت‌هایی کرده‌ایم که مهم‌ترین چهره‌های جنبش آوانگارد چین را به ایران دعوت کنیم تا آثارشان را در موزه عرضه کنند. این هنرمندان به‌خصوص در زمینه عکس و ویدئو و چیدمان کارهای بسیار چشم‌گیری عرضه کرده‌اند که ضمن این که زبان هنری بسیار پیشرویی دارند، خیلی از ارزش‌های کهنی را که در چین مطرح بوده به‌خصوص در آن چیزی که بعداً به جنبش نئوکنفسیوسیزم معروف شد در خود نهفته دارند. همین‌طور با همکاری موزه ملی دهلی قرار است

مجموعه آثاری از هنرمندان معاصر هند را به ایران بیاوریم. این نگاه به شرق ما از اواخر امسال شروع می‌شود و احتمالاً در ده سال آینده هم ادامه پیدا می‌کند و مشتعل بر چهار نمایشگاه خواهد بود؛ نمایشگاه هنر معاصر ژاپن، چین، هند و جهان عرب.

درعین حال تلاش ما این است که آثار هنرمندان ایرانی در جهان مطرح شود. و این فقط یک امکان تبلیغی و نمایشی از پیشرفت‌های فرهنگی اجتماعی ایران نیست، بلکه فرصتی است که هنرمندان ما می‌توانند کارشان را به منتقدی دورتر از فرهنگ خودشان ارائه کنند و از نقطه‌نظرهای فکری آنان برای تقویت کارشان استفاده کنند.

در جریان تبادلانی که تاکنون صورت گرفته، تا چه حد دیدگاه‌ها در مورد هنر ایران مثبت بوده است؟

هرگز یاد ندارم که نمایشگاهی از هنرمندان ایرانی در هر جای دنیا برپا شود و شگفتی بازدیدکنندگان را به همراه نداشته باشد. این تا حدی برمی‌گردد به بی‌خبری دنیا از تحولات هنری ایران در سال‌های پس از انقلاب. ما در سه چهار سال اخیر در هفت بی‌ینال شرکت کرده‌ایم که در پنج بی‌ینال جایزه بردیم و در سه‌تای آن‌ها جایزه اول را به خودمان اختصاص دادیم. فکر می‌کنم که ما خیلی زود بتوانیم به یک جریان پیشگام در هنر دنیا تبدیل شویم و موفقیت‌هایی را که پیش‌تر سینمای ایران کسب کرده بود در هنر دنبال کنیم.

شرط لازم برای موفقیت یک هنرمند در دوران موسوم به جهانی شدن موفقیت او در سطح بین‌المللی و نه ملی است. به‌نظر می‌رسد که برای بسیاری از هنرمندان جنوب این شرط تنها به‌وسیله پیوستن آن‌ها به «کلوپ غرب» ممکن باشد (مثلاً هوشیاری و نشاط، حاتوم و یا حتی پایک). آیا فکر نمی‌کنید تا زمانی که ما قواعد بازی بین‌المللی در عصر جهانی شدن را نپذیرفته‌ایم، بخت موفقیت بین‌المللی هنرمندان ایرانی در اصل جهانی کاملاً منتفی است؟

نکته‌ای که گفتید درست است. البته نکاتی نیست که نتوانیم چالش‌های را علیه آن به‌پا کنیم و به نفع خودمان شرایط را عوض کنیم، اما در هر حال این‌ها واقعیت‌هایی است که وجود دارد. تأکید می‌کنم که صحنه‌های مهم هنری دنیا در اختیار چند کشور غربی است؛ از جمله نمایشگاه‌های بزرگ، رویدادهای بسیار مهم و رقابت‌های اصلی‌ای که در دنیا برگزار می‌شود، توسط پنج‌شش کشور بزرگ دنیا به‌طور مستقیم یا غیر مستقیم هدایت می‌شود. و اگر بخواهیم در این صحنه‌ها نفوذ پیدا کنیم، قطعاً بایستی از کانال این کشورها رد شویم.

البته کم‌تر منظورم بعد سیاسی قضیه بود، بیش‌تر بعد فرهنگی موضوع را در نظر داشتیم؛ یعنی پذیرش معیارهای فرهنگی جهانی و پذیرش زیستن در جهانی با این قواعد.

نه، این را زیاد نمی‌توانم بپذیرم. به‌نظر من ما سوءظن بی‌موردی نسبت به آن‌چه در اروپا یا آمریکا اتفاق می‌افتد داریم. آن چیزی که در صحنه هنر این کشورها اتفاق می‌افتد، اولاً به هیچ‌وجه چیز یکدستی نیست، و ثانیاً خصلت ناسیونالیستی آن کشور را ندارد. یعنی فکر نکنید که عالم نیویورک یک عالم صددرصد آمریکایی و



نگارنده: سید علی حسینی

صد در صد بسته است. نیویورک یک متروپلیتن است و در آن هندی ها، چینی ها، ایتالیایی ها، اسکاتلندی ها، ژاپنی ها، اهالی آمریکای جنوبی، استرالیایی ها، انگلیسی ها و آمریکایی ها را دارید که دارند تلاش می کنند و هر کدام سهمی را برای خود دست و پا کرده اند و البته چند تا ایرانی هم حضور دارند که شاخص ترین آن ها شیرین نشاط است. حتی لندن و برخی شهرهای دیگر اروپایی هم به این شکل است. این موضوع موضوع همه ملت های دنیاست و گاهی یک نیویورکی شرایط خودش را در نیویورک سخت تر می بیند تا یک کسی که مثلاً از ژاپن به نیویورک می رود. برای این که متاع آن ژاپنی ممکن است خریدار بیش تر داشته باشد برای این که تازه است.

... برای این که غریب است.

بله، برای این که غریب است، برای این که روش های بیانی خاص خودش را دارد و برای این که به شکلی با حس ممتد نوگرایی آمیخته است، در حالی که آن هنرمند نیویورکی احتمالاً در حال تکرار خودش است. اگر ما نفوذ پیدا کنیم، کم تر از چینی ها، روس ها، ژاپنی ها و حتی کشورهای اسلامی که در آن جا به شکل هایی نفوذ پیدا کرده اند نیستیم. نه تنها می توانیم موقعیت بروز و ظهور را پیدا کنیم، بلکه حتی می توانیم در دنیا تأثیر بگذاریم. جهان غرب اکنون جهان لگام گسیخته ای است که هر کسی با ابزاری از قدرت می تواند تأثیر گذار باشد.

ولی در نمایشگاه، شیرازه هوشیاری را به عنوان یک هنرمند انگلیسی معرفی کرده اند. چه چیزی باعث می شود که انگلیسی ها او را یک هنرمند انگلیسی بدانند، صرف این که در انگلیس کار می کند؟ مرتب این صحبت می شود که انگلیس این زمینه را برای حضور هنرمندان مختلف فراهم می کنند تا نهایتاً یک هنرمند «انگلیسی» تحویل دهد.

شیرازه هوشیاری پاسپورت انگلیسی دارد و آن ها هوشیاری را به عنوان یک هنرمند انگلیسی می شناسند، ولی اصراری ندارند که اثر هنری شیرازه هوشیاری را یک اثر مطلقاً انگلیسی به دنیا معرفی کنند. کمالین که اثری که شیرازه هوشیاری در این نمایشگاه معرفی کرد، کاملاً حاکی از این بود که او نه از انگلستان، بلکه از یک تمدن بزرگی که در چهارراه تمدنی دنیا قرار داشته بر خاسته است؛ تمدنی که با ادیان مهم دنیا در مراد بوده. شیرازه هوشیاری در آن چیدمان ویدئویی، از نیایش و ذکر که در همه نفس های انسان وجود دارد، صرف نظر از هر نوع اعتقاد دینی ای که دارد، صحبت می کرد. این که در نفس های هر مسلمان یهودی و مسیحی و بودایی به شکلی ذکر احدیت، ذکر خدا و نوعی نیایش باری تعالی وجود دارد، موضوع کار شیرازه هوشیاری بود. این موضوع مطلقاً حاکی از این است که او به یک فرهنگ کهن شرقی تعلق خاطر دارد تا به یک فرهنگ نه چندان قدیمی غرب. فکر می کنم انگلیسی ها در ادامه دوران بسیار قدرتمند استعماری ای که سپری شد، اکنون ژستی از آن دوران را همچنان حفظ کرده اند که بر مبنای آن به چند فرهنگی بودن جامعه شان افتخار می کنند و خوشحال اند که در انگلیس هنرمندانی با فرهنگ های مختلف به کار می پردازند. این افتخار را شاید کم تر ملتی در دنیا داشته باشد و بنابراین آن ها کم ترین احساس ناسیونالیستی را از خودشان ابراز می کنند. انصافاً شهر لندن حتی در قیاس

با سایر شهرهای اروپایی مثل پاریس و برلین یکی از آزادترین شهرها برای افراد غیر مسیحی است. این افتخار انگلیسی هاست که می توانند چنین ظرفیتی را برای تنوع مثلاً در یک مجموعه از آثار هنری شان ابراز کنند، هر چه قدر این ها تنوع بیش تر داشته باشند و فاصله بیش تر از هم داشته باشند، نه فقط نگران نمی شوند بلکه به آن افتخار هم می کنند. این ویژگی است که ما بر آن مصریم که هر چیزی که خلق می کنیم ضرورتاً ایرانی باشد و چون غیر ایرانی هر چیزی که خلق می کند احتمالاً آن لباس ایرانی را ندارد نسبت به آن آگرا نشان می دهیم و مایلم لباس خودمان بر تن آفرینش های هنری مان حتماً پوشیده شده باشد.

این که عده ای سعی می کنند از طریق رسانه ها و ابزار خاصی هجمه فرهنگی بر ما وارد کنند، از منظر ما ممکن است که قابل درک باشد ولی از نظر فردی که در یک پایتخت غربی زندگی می کند حرفی است بی معنی. اکنون در شهرهای بزرگ اروپا و آمریکا چیزی به اسم فرهنگ اصیل ملی دیگر وجود ندارد. همه چیز از جاهای مختلف دنیا آمده و خود آن ها هم نگران این شرایط هستند، چون فکر می کنند که به هر حال تمام ارزش هایی که از قبل به ارث رسیده، در شرف اضمحلال یا حداقل فراموشی اند. پس به یک معنا تهاجم فرهنگی همه دنیا را تهدید می کند و این مختص کشورهای اسلامی و ایران نیست. اما اگر مفهوم تهاجم فرهنگی این باشد که یک فرهنگ حرکت کرده به سمت از بین بردن فرهنگ دیگری، فکر نمی کنم که هیچ فرهنگی فی الفسفه بتواند به فرهنگ دیگری حمله کند، بلکه فرهنگ ها در حال مراد به یکدیگر هستند. در این میان فرهنگی که انسان ها را بیش تر به خودش مجذوب کند و به خصوص نسل های جدید را بیش تر تحت تأثیر قرار دهد، فرهنگی است که می ماند و فرهنگی که از بین می رود. این چیزی نیست که ما با زور یا با احساس نگرانی بتوانیم جلوی آن را بگیریم. صحنه فرهنگی دنیا صحنه تنازع است و به نظر من هر چه قدر آشنایی بیش تری با فرهنگ ها و حقیقت و مقاصد آن ها داشته باشیم، بهتر می توانیم با آن ها مقابله کنیم و از ارزش های فرهنگی خودمان حراست کنیم. و هر چه قدر از این فرهنگ ها فاصله بگیریم، به همان نسبت قدرت تشخیص و شعور مقابله را از دست می دهیم.

تهران بدون تردید چهره زشتی پیدا کرده است. عدم حضور مجسمه ها و نمادهای فرهنگی در شهر کاملاً بارز است. موزه - به عنوان یک حلقه واسطه میان مجسمه سازان با سایر نهادهای مربوط - چه کاری برای پاسخ دادن به این نیاز مبرم یک مجسمه ساز برای عرضه کارش در محیط های شهری انجام داده است؟

البته مسئول اصلی سیمای عمومی شهر، شهرداری و به طور خاص سازمان زیباسازی است. در دوران مدیریت پیشین سازمان زیباسازی خیلی سعی کردیم که به این سازمان نزدیک شویم و آن ها را به تزئین فضاهای عمومی شهر با آثار حجمی و مجسمه ها ترغیب کنیم و تا حدی هم در این کار موفق شدیم. شورایی مرکب از چند چهره شاخص مجسمه سازی ایران در آن سازمان تشکیل شد و آثاری خریداری یا سفارش داده شد و باغ مجسمه ای هم برای این منظور در پشت خانه هنرمندان ایران پیش بینی شد که بخشی از آن احداث شده است. آن ها در تلاش

برای توسعه این فکر بودند که شهر یک محیط حیات جمعی ماست و زیبایی های بصری و عناصری که بر هویت ظاهری شهر کمک کند، نیاز ضروری یک شهر است. تلاش هایی آغاز شد ولی با تغییر و تحول در شهرداری - انشالله به طور موقتی - این تلاش ها متوقف مانده است. آرزو می کنم مجدداً شهرداری به همان فکر نیکویی که در گذشته وجود داشته باز گردد و به همه حیثیت بصری شهر توجه کند. تهران نه تنها آبروی ما ایرانی هاست، بلکه حیثیت جهان اسلام هم هست. این که به هر گوشه شهر که نگاه کنیم آثار ارزشمند هنری ببینیم نشان دهنده ارزشی است که اسلام و فرهنگ ایرانی بر منزلت هنر گذاشته است و این کاری است که شهرداری باید انجام دهد و ما هم در مرکز هنرهای تجسمی و موزه با کمال میل آماده ایم که تمام نیروی اجرایی، کارشناسی، علمی و هنری خودمان را در اختیارشان بگذاریم تا تهران را به یک موزه بزرگ از آثار جذاب هنری شهری تبدیل کنند. من واقعاً از شورای شهر و شهرداری دعوت می کنم که در این کار از هنرمندان نظر خواهی کنند و با این مقوله به صورت تخصصی برخورد کنند و بگذارند که شهر ما توسط نیروهای خلاق هنرمند شکل بگیرد.

و بالاخره تکلیف آن نیم در صد چه شد؟

متأسفانه مصوبه دولت با استقبال قابل توجهی از طرف دستگاه های دولتی مواجه نشد. چون در قانون آمده بود که دستگاه های دولتی «مجاز» هستند نیم درصد از اعتبارات عمرانی شان را صرف خرید آثار هنری یا تقویت سیمای عمومی ساختمان های دولتی کنند، در حالی که در پیشنهاد وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی آمده بود که دستگاه های دولتی «موظف» هستند، ولی در تصویب نهایی لفظ موظفند به مجازند تبدیل شد. ما می دانستیم که خیلی از دستگاه های دولتی دغدغه مسائل هنری یا جلوه ظاهری یا هویتی بناهای عمومی و دولتی را ندارند و از خود اشتیاقی هم نشان نمی دهند. در بعضی موارد طی تماس هایی با بعضی از ادارات دولتی پیشرفت هایی به دست آمد، اما هنوز به هیچ نتیجه مشخص و قطعی نرسیدیم. تنها اتفاقی که افتاد، نمایشگاهی بود که پارسل برگزار کردیم و چند اداره دولتی و بانک ها و وزارت امور خارجه آثاری را خریداری کردند.

آمریکا در نیمه دوم سده بیستم در هر حال چهره مسلط هنر معاصر محسوب می شود، در عین حال در برنامه های آینده موزه که شما تشریح کردید هیچ اشاره ای به آمریکا نبود. با توجه به این که در حال جمع بندی دوره کاری آقای رئیس جمهور هستیم و به رغم اظهار نظر صریحی که ایشان در همان ابتدای دوره کاری شان درباره تبادلات فرهنگی نخبگان ایران و آمریکا داشتند - و طبعاً مخاطب مستقیم

من برنامه های زیادی دارم، ولی نمی دانم که از حمایت کافی برای تحقق آن برنامه ها هم برخوردار باشیم یا نه. بخشی از این برنامه ها عبارت است از معرفی هنر پیشرو جهان و آخرین و مهم ترین دستاوردهای هنرمندان مطرح جهان.

به نظر می‌رسد که سمت‌وسویی که تحولات هنرهای تجسمی ایران در این چهار پنج سال به خود گرفته، مورد استقبال جامعه هنری کشور قرار گرفته و اگر این جریان بخواهد متوقف شود، احتمالاً جامعه هنری ایران واکنش‌هایی را نشان دهد.

این گفته‌های نهادهایی مثل موزه هنرهای معاصر بود - هیچ حرکتی در این زمینه صورت نگرفت. درباره این فقدان چه توضیحی می‌توان داشت؟

البته یک نمایشگاه عکس خیلی موفقی در مینه‌سوتا داشتیم که پیشنهاد شده نمایشگاه به صورت تور در سایر ایالات آمریکا هم به نمایش دربیاید، که طبیعتاً ما هم استقبال می‌کنیم. در عین حال مجموعه عکس‌هایی از عکاسان معاصر آمریکایی هم آمده که انشالله در آینده در موزه این‌ها را عرضه خواهیم کرد.

بله ما هم معتقدیم که ما نه تنها مشکلی با مردم آمریکا نداریم بلکه چون مردم آمریکا از سرآمدان پذیرش چندفرهنگی و در عین حال تحمل پذیری نسبت به ارزش‌های دیگران بوده‌اند و در این زمینه به نظر من از خودشان قدرت تحمل‌پذیری بیش‌تری حتی نسبت به اروپایی‌ها ابراز کرده‌اند، ما می‌توانیم مرادوات فرهنگی بسیار مفیدی داشته باشیم. فکر می‌کنم که نه فقط هنرمندان ایرانی دوست دارند از آمریکا به خاطر نقش مهمی که در نیمه دوم قرن در تکامل هنر دنیا ایفا کرد بدانند و بشنوند، بلکه آمریکایی‌ها هم مایلند به خاطر اهمیت تمدنی ایران بیش‌تر بدانند، چنان‌که مثلاً نمایشگاه ما در آمریکا با استقبال وسیع مواجه شد. همه‌جا به ما اصرار دارند آن‌چه که از طرف دولت‌مردان آمریکا ابراز می‌شود مطلقاً نظر مردم آمریکا (به خصوص هنرمندان و روشنفکران) نیست. بنابراین من هم طرفدار این هستم که این همکاری‌ها در آینده انشالله توسعه پیدا کنند، اما می‌دانید که روابط ایران و آمریکا عمیقاً تحت تأثیر شرایط سیاسی قرار گرفته و اگرچه توسط مقامات عالی‌رتبه کشورمان گفته شده که همکاری‌های فرهنگی و علمی بین دو کشور اشکالی ندارد، اما در هر گونه اقدامی نظارت‌های بسیار بسیار سخت‌گیرانه‌ای از هر دو طرف وجود دارد که کار را با زحمت زیادی مواجه می‌کند، به طوری که خیلی وقت‌ها فکر می‌کنیم عطاایش را به نقایش ببخشیم. هیچ‌کس صراحتاً این کار را رد نمی‌کند، اما در عمل باید با خیلی‌ها مشورت کنیم و نظر خیلی‌ها را جلب کنیم تا این اتفاق بیفتد. معتقد وقتی که ملت‌ها به لحاظ فرهنگی به هم نزدیک شوند، سوء تفاهمات سیاسی راحت‌تر برطرف می‌شود. امیدوار هستم که همکاری‌های هنری بتواند شرایط بهتری را برای آشنایی بهتر ایرانی‌ها با همه ملت‌های دنیا فراهم کند.

به هر حال موزه رابط مستقیم میان ایران و

تحولات جهانی محسوب می‌شود، به نظر می‌رسد این غیاب چهره‌های شاخص آمریکا در ایران باعث می‌شود تصویر یک طرفه‌ای از هنر جهان در ایران عرضه شود؛ نگران این تصویر مخدوش نیستید و فکر نمی‌کنید قابله یک چنین نارس باشید؟

چرا نگران هستیم، البته ما قبلاً از مجموعه موزه هنرهای معاصر مجموعه پاپ‌آرت را ارائه کرده‌ایم. همین‌طور در نمایشگاه اکسپرسیونیسم انتزاعی، که همان‌طور که می‌دانید ذاتاً یک جنبش نیویورکی بود، آثار شاخص‌ترین هنرمندان آمریکایی را ارائه کردیم که البته سروصدای زیادی هم در دنیا کرد. و البته یک نمایشگاه عکسی را هم با همکاری مؤسسه نشنال جیوگرافی که در واشنگتن مستقر است به ایران آوردیم. در عین حال در حال گفت‌وگو با برخی از نهادهای آمریکا هستیم که نمایشگاه‌های مهمی در آینده از آمریکا به ایران بیاید و از ایران به آمریکا ببریم. ولی همان‌طور که گفتیم سایه تنش‌های سیاسی بین دو کشور به‌طور طبیعی نه فقط برگزاری نمایشگاه‌های هنرمندان ایرانی و آمریکایی بلکه مسائل اجرایی، تدارکاتی و جانبی آن را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

در صدد نیستید که به مجموعه موزه، که به هر حال متناسب با وزن فرهنگی ایران مجموعه‌ای چشمگیر و قابل‌اعتناست، اضافه و آن را به روز کنید؟

در صدد هستیم و خیلی اشتیاق داریم که این کار را انجام دهیم، اما این کار نیاز به بودجه بزرگی دارد. ما برای افزودن یکی دو چیز از آثار هنرمندان نامی دهه هشتاد و نود به کلکسیون، نیاز به ده‌ها میلیون دلار پول داریم. مثلاً یک اثر خوب همین گرهاردریشتر که به ایران می‌آید، حداقل چهار پنج میلیون دلار قیمت دارد؛ یعنی هزینه ساخت یک موزه شبیه موزه هنرهای معاصر تهران. با این حال خرید این آثار دستاوردهای وسیع فرهنگی و سیاسی برای ما خواهد داشت که از میلیون‌ها دلار هزینه تبلیغاتی می‌تواند تأثیر بیش‌تری در دنیا داشته باشد. به محض این‌که اولین تابلو را از یک هنرمند روز دنیا بخریم، تمام مطبوعات دنیا خواهند نوشت و این قطعاً بر ترمیم چهره سیاسی ایران در دنیا کمک شایان توجهی خواهد کرد. به لحاظ مالی هم این آثار با قیمت فزاینده‌ای که دارند، پشتوانه خوبی برای اسکناس کشورمان خواهند بود و فکر می‌کنم از هر منظر که به این قضیه نگاه کنیم، کار بسیار سنجیده‌ای است و امیدوار هستم که بزرگان کشور روزی به صرافت بیفتند و بودجه‌ای را برای این کار اختصاص دهند، که نهایتاً به معنای حفظ پول است و ارزش افزوده‌ای که بر این آثار خواهد آمد خیلی بیش‌تر از بهره‌ای است که بانک‌های خارجی به پول می‌دهند. حتی خود بانک‌ها هم با اندوخته‌ها کلکسیون می‌خرند. چرا که در مهم‌ترین تحولات سیاسی و اجتماعی دنیا (مثلاً حادثه یازده سپتامبر یا تحول رژیم‌ها) زمانی که تنش‌های شدید مالی به بازار سهام و ارز وارد می‌شود هم ارزش آثار هنری افزایش پیدا می‌کند.

سال گذشته شایعاتی درباره فروش برخی از آثار مجموعه موزه مطرح بود. کارت تبریک عید اسما موزه هم که برای هنرمندان ارسال شد، نشان‌دهنده ادامه همین شایعه بود. در

این باره لطفاً کمی توضیح دهید.

خیلی هم از این شایعات ناراحت نیستیم. چون به هر حال این شایعات توجهات زیادی را به سمت کلکسیون موزه جلب کرده، در عین حال که آثار امن و سالم در محل خودشان هستند و نهایتاً هر کسی، حتی اشخاص عادی و صرفاً بر اساس کنجکاوی، بخواهند واقعا از وجود این آثار و سلامت آن‌ها مطمئن شوند، می‌توانند بیایند موزه و آثار را ببینند؛ هر چند که در آینده نمایشگاه‌هایی از این آثار خواهیم داشت. هرگز قصد فروش این آثار را نداریم و امیدواریم فرصتی پیش بیاید تا آثار جدیدی به آن اضافه شود و خلایقی را که در دهه هشتاد و نود ایجاد شده بر کنیم.

اما شما قبلاً در جایی گفته بودید نفس فروختن آثار یک مجموعه اشکالی ندارد و این روال همه موزه‌ها و مجموعه‌داران است که آثار را خرید و فروش یا معاوضه می‌کنند. حتی با این نیست هم قصد فروش آثاری از مجموعه موزه را ندارید؟

این امکان را داریم که مانند همه موزه‌های دنیا آثار را در جهت تکمیل کلکسیون معاوضه کنیم. ولی فکر می‌کنم که این خیلی مشکل ما را حل نمی‌کند. ضمن این‌که آن اثری که دارد ارزش خود را از دست می‌دهد یا به شکلی از نظر مادی بی‌اهمیت است، مگر آن اثری نیست که با آن بشود پول خوبی به دست آورد یا آثار خوبی خرید. در هر حال این کاری است که موزه‌های بزرگ دنیا گاهی انجام می‌دهند تا در خلال این مبادله‌ها مجموعه‌شان را از یک هنرمند یا جنبش خاص کامل کنند و به این وسیله قدرت تأثیرگذاری‌شان را در تعیین قیمت آثار آن هنرمند بالا ببرند. به عنوان نمونه وقتی که چند سال پیش ما یکی از آثار دکونینگ را با مجموعه‌ای از تصاویر شاهنامه طهماسبی معاوضه کردیم، نه تنها بهای کل مجموعه آن شخصی که ما این معامله را با او انجام دادیم، بالا رفت، چون به این وسیله یک مجموعه ناقص کامل شد، بلکه قدرت تأثیرگذاری او بر بازار آثار دکونینگ هم بالا رفت. و بلم دکونینگ در آن زمان هفت و نیم میلیون دلار قیمت‌گذاری شد، ولی حدود سه چهار سال پیش با قیمت بیست میلیون دلار معامله شد و فکر می‌کنم که الان حدود بیست و هشت میلیون دلار یا حتی بیش‌تر قیمت داشته باشد.

در این صورت فکر می‌کنید در آن معامله موزه برنده بود؟

بله، به لحاظ مالی بُرد ...

از نظر اعتبار هنری و فرهنگی؟

نه، ببینید، فکر می‌کنم هیچ موزه هنر معاصر در دنیا از دست دادن اثری از هنرمند بسیار مهمی مثل ویلم دکونینگ خوشحال نخواهد شد. به عنوان موزه هنرهای معاصر، بسیار متأسفم که یک اثر مهم از یک هنرمند مهم را از دست دادیم.

... و اثری را گرفتیم که اصلاً «معاصر» نیست.

بله، ولی به عنوان یک ایرانی فکر می‌کنم که شاهنامه طهماسبی افتخار ملی ماست، بزرگ‌ترین ثروت ملی ماست. به نظر می‌رسد که یکی از ده اثر بزرگ همه تاریخ همین مجموعه باشد و این که این اثر به ایران برگشت، فی‌نفسه به لحاظ عاطفی و احساسی ما را خرسند می‌کند. از نظر مالی هم الان این مجموعه شاید بیش از دو برابر

آثار ویلم د کونینگ قیمت پیدا کرده است. اما ترجیح می‌دادم به جای این که شاهنامه طهماسبی را به بهای از دست دادن یک اثر از یک هنرمند مهم به دست بیاوریم، با خرید آن به دست می‌آوردیم. اگر شاهنامه طهماسبی را در آن هنگام می‌توانستیم حدود هفت یا حداکثر ده میلیون دلار بخریم، الان به راحتی می‌توانستیم آن را حداقل شصت میلیون دلار قیمت گذاری کنیم. و ما ظرف این ده سال تحت هیچ شرایطی و با هیچ بیزینسی نمی‌توانستیم چنین سودی را ایجاد کنیم.

کسانی که آن شایعات را مطرح می‌کنند هم اغراض دیگری را دنبال می‌کنند. تحولات بنیادین هنر که در حال رخ دادن است، به مذاق آن‌ها خوش نمی‌آید و برای جامعه هنری ما هم انگیزه‌های واقعی کسانی که چنین شایعاتی را مطرح می‌کنند، روشن است و ما می‌دانیم که تقریباً هیچ کس این شایعات را جدی نمی‌گیرد و ما کم‌ترین تردیدی در مورد اصالت این آثار نداریم. آثار گوگن، پالک، پیکاسو و شاید ده اثر دیگر در این مجموعه افتخار موزه ما هستند. بازها اعلام کرده‌ایم که قصد فروش این آثار را نداریم.

ایران در سالی که در آن هستیم و همچنین سال آینده یک سری تغییرات سیاسی را به خود خواهد دید. آیا واقعاً می‌توانید تضمین کنید روندی که در این چند سال تحت تصدی شما در هنر ایران به راه افتاد، یک جریان موقتی نبوده و این روند گشایش ادامه پیدا خواهد کرد؟

نه من به هیچ وجه نمی‌توانم چنین تضمینی بدهم. فکر می‌کنم مقامات بالاتر فرهنگی کشور هم نتوانند چنین چیزی را تضمین کنند. به نظرم می‌رسد که سمت و سوی که تحولات هنرهای تجسمی ایران در این چهار پنج سال به خود گرفته، مورد استقبال جامعه هنری کشور قرار گرفته و اگر این جریان بخواهد متوقف شود، احتمالاً جامعه هنری ایران واکنش‌هایی را نشان دهد. این واکنش‌ها تا چه حد مسئولان عمومی کشور را متوجه

کند یا تحت تأثیر قرار دهد، نمی‌دانم. فقط می‌توانم آرزو کنم که حالا هر کسی که بر این مسند هست به سمت توسعه فضایی که به وجود آمده و به سمت موقعیت‌های حاصل خیزی که برای تولید آثار هنری در داخل و خارج از کشور فراهم شده، حرکت کنند.

آینده را خیلی روشن نمی‌بینید.

فکر نمی‌کنم شرایط از این که هست خیلی بدتر شود. همین شرایط موجود هم شرایط مطلوبی نیست. فکر می‌کنم که همه ما آموختیم که در شرایط بسیار سخت و زیر فشارها کار بکنیم. بنابراین اگر قدری فشارها بیش‌تر هم بشود باز قابل تحمل است. اما اگر تحولات سیاسی به شکلی بشود که سرسختی بسیار قاطعی در مقابل این مسیر جدید هنر کشور به وجود بیاید، در آن صورت ممکن است که در کوتاه مدت توقف یا شاید بلا تکلیفی‌هایی را هم داشته باشیم. اما تصور می‌کنم این راه لا محاله ادامه پیدا خواهد کرد و هیچ کس نمی‌تواند در بلندمدت خواست عمومی جامعه هنرمندان ما و شمار وسیع هنرمندان جوان کشور را برای مدت قابل توجهی بگیرد، این به مصلحت هیچ سیستم سیاسی و هیچ هیأت حاکمه‌ای نیست. فکر می‌کنم افرادی که به قدرت می‌رسند از هر جناح سیاسی‌ای که باشند، نهایتاً وقتی به مصلحت هنر ایران می‌رسند، قطعاً از نظر هنرمندان استفاده می‌کنند و سعی نمی‌کنند سلیقه‌های خودشان را به شکلی در سمت و سویی مغایر با منویات جامعه هنری کشور به پیش ببرند. بنابراین نهایتاً حاکمیت سیاسی ایران به نوعی مصالحه با جامعه فرهنگی و هنری کشور دست پیدا

خواهد کرد که در سایه آن امکان توسعه هنر در حداقل آن ممکن باشد. در عین حال ما در کشورمان برخی عقب‌گردها را داشته‌ایم، اما امروزه به نحو بی‌سابقه‌ای تمام جامعه هنری کشور به شکلی خود را در تحولات کنونی مؤثر احساس می‌کند.

آیا فکر می‌کنید این تحولات نهادینه شده

است؟

نه نمی‌توانم بگویم نهادینه شده، ولی حداقل آن‌ها خودشان را حاضر و ناظر می‌دانند. فکر می‌کنند این حضور آحاد مختلف جامعه هنری کشور را نمی‌شود به راحتی نادیده گرفت. ضمن این که فکر نمی‌کنم جناح‌های سیاسی ما هر موضع فکری هم که به لحاظ سیاسی و اجتماعی داشته باشند، از فضای مساعد هنری به وجود آمده ناخرسند باشند. بعید می‌دانم که آن‌ها بخواهند تلاشی در جهت فروکش نمودن جو بالنده‌ای که به وجود آمده انجام دهند. بنابراین ترجیح می‌دهم که خوشبین باشم. ▶

